

ذهن درستکار

چرا سیاست و مذهب، افراد خوب را از هم جدا می‌کند

جانانان هایت

امین یزدانی، هادی بهمنی

نشر نوین

فهرست

| | |
|-----|--|
| ۷ | مقدمه |
| ۱۵ | بخش ۱) اول ادراک، سپس استدلال |
| ۱۷ | فصل ۱) اخلاقیات از کجا می‌آیند؟ |
| ۴۵ | فصل ۲) سگ شهودگرا و دم عقلانی‌اش |
| ۷۵ | فصل ۳) فیل‌ها حکمرانی می‌کنند |
| ۱۰۱ | فصل ۴) به من رأی دهید (به این دلیل) |
| ۱۲۹ | بخش ۲) اخلاقیات فرای آسیب نرساندن و انصاف است |
| ۱۳۱ | فصل ۵) فراتر از اخلاقیات WEIRD |
| ۱۵۱ | فصل ۶) جوانه‌های چشایی یک ذهن درستکار |
| ۱۷۱ | فصل ۷) مبانی اخلاق سیاست |
| ۲۰۳ | فصل ۸) مزیت محافظه‌کار |
| ۲۴۱ | بخش ۳) اخلاقیات پیوند می‌دهد و کور می‌کند |
| ۲۴۳ | فصل ۹) چرا این قدر گروه‌گرا هستیم؟ |
| ۲۸۳ | فصل ۱۰) سوئیچ‌کنند |
| ۳۱۳ | فصل ۱۱) مذهب یک ورزش تیمی است |
| ۳۴۷ | فصل ۱۲) نمی‌توانیم به صورت سازنده‌تری مخالف باشیم؟ |
| ۳۹۷ | نتیجه‌گیری |

فصل ۱

اخلاقیات از کجا می آیند؟

می‌خواهم داستانی کوتاه برایتان بگویم. بعد از خواندن آن مکث کنید و به این سؤال پاسخ دهید: «آیا افراد حاضر در داستان از لحاظ اخلاقی کاری غلط انجام داده‌اند؟»

سگ خانگی یک خانواده جلوی در خانه‌شان در اثر تصادف کشته شد. آن‌ها شنیده بودند که گوشت سگ خوشمزه است؛ پس گوشت سگ را پختند و برای شام خوردند. کسی هم آن‌ها را در حین انجام‌دادن این کار ندید.

اگر شما هم مثل بسیاری از شرکت‌کنندگان کلاس‌های درس من باشید، ابتدا احساس ناراحتی و تنفر می‌کنید؛ ولی پیش از اینکه بگویید این خانواده از لحاظ اخلاقی کاری غلط انجام داده‌اند مردد می‌شوید و تأمل می‌کنید. به هر حال، سگ مرده بود؛ پس احساس درد نمی‌کرد، درست است؟ و سگ مال آن‌ها بود، پس می‌توانستند یا جسدش هر کاری انجام دهند، نه؟ اگر مجبورتان کنم قضاوتی انجام دهید، احتمالاً جوابی شبیه این عبارت خواهید داد: «خب، فکر می‌کنم کار نفرت‌انگیزی کردن... فکر می‌کنم باید جسد سگ رو دفن می‌کردن؛ اما نمی‌گم که از لحاظ اخلاقی کاری غلط انجام دادن.»

یک داستان چالشی‌تر:

مردی هر هفته به سوپرمارکت می‌رود و مرغ می‌خرد؛ ولی قبل از پختن مرغ، ابتدا اقدام به مقاربت جنسی با آن می‌کند؛ سپس آن را می‌پزد و می‌خورد.

در این داستان هم آسیبی وجود ندارد، کسی از ماجرا باخبر نشده است و طبق آنچه برخی افراد می‌گویند، این مرد هم مثل خانواده‌ای که سگ را خوردند، استفاده‌ای بهینه از منابع طبیعی کرده است؛ اما در این مثال، حس تنفر قوی‌تر است و این کار خیلی پست‌تر به نظر می‌رسد. آیا این موضوع باعث می‌شود آن کار را اشتباه بدانیم؟ اگر فردی غربی، تحصیل‌کرده و از لحاظ سیاسی لیبرال باشید، به احتمال زیاد، جوابی مبنی بر این خواهید داد که او تا وقتی به کسی آسیبی نرسانده حق دارد هر کاری می‌خواهد انجام دهد.

اما اگر یک غربی لیبرال یا لیبرترین نباشید، احتمالاً فکر می‌کنید کار آن مرد غلط (از لحاظ اخلاقی غلط) است. مثل بیشتر مردم روی کره زمین، برای شما هم اخلاقیات بازه وسیعی را پوشش می‌دهد. برخی کارها به کسی آسیب نمی‌رساند، اما همچنان اشتباه است. اخلاقیات در سراسر دنیا، و بلکه درون جوامع تفاوت‌هایی با هم دارند. درک این نکته اولین قدم برای درک ذهن درستکار است. قدم بعدی این است که بدانیم این اخلاقیات متفاوت از کجا می‌آیند، منشأ آن‌ها چیست و کجاست.

منشأ اخلاقیات (برداشت اول)

در دانشگاه، به امید پیدا کردن معنای زندگی فلسفه خواندم؛ اما چند واحد روان‌شناسی هم گذراندم و البته عاشقشان شدم. پس از آن بود که تصمیم گرفتم روان‌شناسی را ادامه دهم. در سال ۱۹۸۷، برای گذراندن دوره کارشناسی ارشد در رشته روان‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا پذیرفته شدم. برنامه من برای این دوره، تحقیق و آزمایش در زمینه «روان‌شناسی شوخی»^۱ بود.

یک هفته پس از اینکه به فیلادلفیا رسیدم، قرار ملاقاتی با جانانان بارون^۲ داشتم. او استادی بود که روی نحوه فکرکردن و تصمیم‌گرفتن انسان تحقیق می‌کرد. با پیش‌زمینه‌ای که از فلسفه داشتم، بحث خوبی درباره اخلاق با یکدیگر داشتیم. بارون خیلی صریح پرسید: «آیا فکرکردن اخلاقی با انواع دیگر فکرکردن فرقی دارد؟» گفتم

1. Psychology of humor

2. Jonathan Baron

به نظرم، فکر کردن درباره مسائل اخلاقی (مثل اشتباه بودن یا نبودن سقط جنین) با فکر کردن درباره سایر مسائل (مثل امشب برای شام کجا برویم؟) فرق دارد؛ زیرا توجیه کردن قضاوت اخلاقی‌تان برای سایر افراد، به استدلال بیشتری نیاز دارد. بارون مشتاقانه جواب مرا تأیید کرد و درباره روش‌هایی حرف زدیم که می‌توان بر مبنای آن‌ها در آزمایشگاه، فکر کردن درباره مسائل اخلاقی را با انواع دیگر فکر کردن مقایسه کرد. فردای آن روز با توجه به حس رغبت و اشتیاقی که داشتم، از او خواستم استاد راهنمای من باشد تا روان‌شناسی اخلاق بخوانم.

در سال ۱۹۸۷، روان‌شناسی اخلاق بخشی از روان‌شناسی رشد^۱ به حساب می‌آمد و محققان بر سؤالاتی همچون پرسش زیر متمرکز بودند: «نحوه پیشرفت تفکر کودکان درباره قوانین، به‌ویژه قوانین مربوط به انصاف، چگونه است؟» سؤالی اصلی پشت این تحقیقات وجود داشت: «کودکان چگونه به تشخیص درست از غلط می‌رسند؟ اخلاقیات از کجا می‌آید؟»

دو جواب بدیهی و واضح برای این سؤال وجود دارد: طبیعت (ذات و فطرت) یا تربیت (پرورش). اگر «طبیعت» را انتخاب کنید، ذات‌گرا^۲ هستید و اعتقاد دارید که دانش اخلاقی به‌طور ذاتی و فطری در اذهان ما وجود دارد. بر اساس چنین تفکری، این دانش اخلاقی از قبل در وجود ما قرار داده شده است. یا خداوند آن را روی قلب‌های ما حک کرده (طبق گفته‌های انجیل) یا در احساسات اخلاقی تکامل‌یافته ما قرار دارد (آن‌گونه که داروین می‌گوید).

اما اگر اعتقاد داشته باشید که منشأ دانش اخلاقی «تربیت» است، پس تجربه‌گرا^۳ هستید. در نتیجه، اعتقاد دارید کودکان هنگام تولد، کم‌وبیش صفحات و لوح‌هایی پاک و سفیدند (آن‌گونه که جان لاک^۴ می‌گوید). اگر اخلاقیات در سراسر جهان متفاوت است و در طول تاریخ عوض شده، چگونه می‌تواند ذاتی باشد؟ هر اصل اخلاقی که ما

1. Developmental psychology

2. Nativist

3. Empiricist

4. John Locke